

بسمه تعالی شأنه العزیز

## نبوت، معجزه، امامت

در این نوشتار کوتاه توضیح دو مطلب سودمند به نظر می‌رسد: اول، بیان معنای معجزه و سرّ تلازم آن با صدق مدعی نبوت. دوم، بیان معنای امامت و سرّ برشماری آن از اصول مذهب در فرهنگ تشیع.

### بخش اول

۱. رسالت هر پیامبری به نبوت وی وابسته بوده، نبوت او به ولایتش مرتبط است. جهت پیوند انسان کامل به خدای سبحان، همانا ولایت اوست و سمت ارتباط وی به جامعه بشری رسالت او بوده، رابط بین این دو جهت همانا نبوت اوست؛ چنان که تفاوت رسالتها مرهون تفاوت نبوتها و امتیاز نبوتها در پرتو تفاضل ولایتهاست.

۲. بررسی نبوت در مقام ثبوت به تبیین تجرد روح و مراتب عقل نظری و عملی و نیل انسان کامل به قداست نفس و پیروی نیروهای واهمه و خیال از قوه فاهمه و مشاهده وی است که طرح آن در اینجا منظور نیست.

بررسی نبوت در مقام اثبات برای اوحدی از انسانهای سالک به شهود عرفانی آنان است که هرگونه دلیل عقلی یا نقلی بعد از شهود عرفانی اقامه

شود، برای وی در حد تأیید مطلب ثابت شده می‌باشد؛ نه در حد اثبات اصل مطلب؛ لیکن اثبات آن برای توده مردم توسط تنصیص الهی است.

هرگاه خدای سبحان نبوت شخص معین را با نصّ اعلام می‌فرماید، نبوت او ثابت می‌گردد و این تنصیص یا قولی است یا فعلی و گاهی نصّ قولی، عین همان نصّ فعلی است.

قسم اوّل آنکه توسط پیامبر معصومی که نبوت او قبلاً ثابت شد به نبوت شخص معین تصریح شود که در این مورد، نبوت پیامبر دوم با نصّ قولی نبی اول که حامل تنصیص الهی است، ثابت می‌گردد.

قسم دوم آنکه توسط معجزه، نبوت مدعی آن ثابت شود که ظهور اعجاز غیر از تنصیص فعلی خدای سبحان چیز دیگر نیست.

قسم سوم آنکه توسط همین مدعی نبوت، کلام دال بر نبوت او از طرف خداوند نقل گردد که مضمون کلام مزبور بیان پیامبری او بوده، اعجاز او ضامن استنادش به خدای سبحان باشد؛ مانند قرآن کریم که مضمون آن بیان نبوت نبی اکرم است که این همان تنصیص قولی است و اعجاز همین کلام، دلیل استناد آن به خداوند است که این همان تنصیص فعلی است و درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) تنصیص به هر سه قسم حاصل شده است و آنچه که در پیش‌گفتار کوتاه طرح می‌شود، شرح اجمالی قسم دوم است.

۴. معجزه کاری است خارق عادت؛ نه خلاف قانون علیّت، و از تمام علوم غریبه ممتاز است؛ زیرا راه فکری و علوم حصولی ندارد. از این رهگذر، قابل تعلیم و تعلّم نیست؛ بلکه تابع قداست روح و اراده

نیرومند

صاحب اعجاز است؛ همان‌طوری که بدن در اختیار روح مجرد است، قلمرو اعجاز در تحت اراده صاحب معجزه می‌باشد و هرگز از آن تمرّد ندارد؛ چنان که با هیچ عاملی متهور نمی‌شود؛ لذا شاهد صدق دعوی نبوت یا امامت صاحب اعجاز است؛ زیرا این کار غیر عادی به دستور خداست و نشانه تصدیق وی نسبت به مدعی رسالت خواهد بود و تصدیق خداوند نیز مفید یقین است.

۵. ممکن است چنین گفته شود: اولاً با کدام معیار می‌توان فهمید که پدیده‌ای فعل خداست و به هیچ عامل دیگری استناد ندارد؟ ثانیاً چگونه می‌شود تشخیص داد که خداوند این امر عادی را برای تصدیق نبی (علیه‌السلام) انجام می‌دهد؟ ثالثاً چگونه می‌شود فهمید کسی را که خداوند تصدیق کرد، حتماً او در این ادّعا صادق است و...؟

در پاسخ سؤال اول می‌توان گفت: گرچه هر موجودی که هستی او عین ذاتش نیست مخلوق خداست و همین مطلب معقول را دلیل نقلی تأیید می‌کند؛ ﴿اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ...﴾<sup>۱</sup>، و پیدایش هر پدیده بدون اذن خدا محال است، معجزه از لحاظ مقام ثبوت، آن پدیده خاصی است که خداوند اذن تحقّق همتای او یا برتر از او را ندهد و در مقام اثبات می‌توان چنین گفت: معجزه در هر عصر از جنس پیشرفته‌ترین رشته‌های علمی آن زمانه می‌باشد؛ چنان که سرّ تنوع اعجاز نیز چنین بیان شده است.<sup>۲</sup>

---

۱- سوره زمر، آیه ۶۲.

۲- علل الشرایع، ج ۱، باب ۹۹، ص ۱۴۷-۱۴۸.

چون مدعی نبوت با ارائه معجزه تحدی کرده، مبارزه می‌طلبد، انگیزه همگان به منظور مقابله با او شوریده می‌شود و دواعی فراوان نیز برای شرکت در این پیکار برانگیخته خواهد شد و توده مردم به کارشناسان در آن رشته مراجعه می‌نمایند و این متخصصان صاحب‌نظرند که می‌توانند با تدبیر در همه جوانب امر با استمداد از برخی مبادی تجربی در رشته مورد تخصص خویش به خوبی از راه حدس دریابند که آنچه مدعی نبوت آورده است، گرچه ظاهراً شبیه بعضی از کارهای غیر عادی متخصصان در این زمینه است، لیکن تأمل کافی چنین نتیجه می‌دهد که اصلاً آنچه را که مدعی نبوت آورده است از سنخ کار متخصصان نیست؛ تا آنان یا دیگران به انتظار پیشرفت آن رشته تخصصی در آینده دور یا نزدیک بتوانند همانند کار مدعی نبوت را انجام دهد؛ چنان که ساحران فرعون با تدبیر در نحوه کار موسای کلیم (علیه‌السلام) فهمیدند که اصلاً کار حضرت موسی از سنخ کار آنها نیست تا با پیشرفت رشته تخصصی سحر، آنان یا متخصصان دیگر بتوانند همتای آن را بیاورند؛ لذا به حضرت کلیم (علیه‌السلام) ایمان آوردند و هرگونه خطری را برای صیانت دین الهی تحمل نمودند.

اگر شناخت معجزه به برهان عقلی مستند نباشد و به صرف خرق عادت بسنده شود، هیچ‌گونه اعتمادی به آن نیست؛ لذا گروه غیر متخصص که به موسای کلیم (علیه‌السلام) ایمان آوردند، چون در محور حس حرکت می‌کردند و نه در مدار عقل، همان‌طوری که با مشاهده مار شدن عصا مؤمن شدند، به مجرد شنیدن بانگ گوساله مصنوعی به سامری گرویدند و از دین موسی (علیه‌السلام) مرتد شدند.

غرض آنکه هم در مقام ثبوت برای معجزه معیار است، هم در مقام

اثبات برای تشخیص آن معیار خاص وجود دارد و همان طوری که در سایر امور، متخصصان مرجع افراد غیر متخصص اند، در تشخیص معجزه بودن چیزی نیز افراد عادی به کارشناسان فرزانه آن رشته رجوع می نمایند.

خلاصه آنکه معجزه چیزی است ذاتاً ممکن الوجود و عادةً ممتنع الوجود و تشخیص امتناع عادی آن به عهده متخصصان در آن رشته است و سند تشخیص آنان نیز ضمن استمداد از مبادی تجربی در آن رشته پیشرفته، نه تجربه پیامبرشناسی، امری است حدسی؛ زیرا امتیاز جوهری معجزه از غیر معجزه زمینه مساعدی برای حدس کارشناسان متخصص است: سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار.

در پاسخ سؤال دوم می توان گفت: قداست روح در مقام علم حضوری، مایه شهود معصومانه معارف غیبی و اسرار هستی بوده، در مقام قدرت پایه تصرف در نظام کیهانی است. البته هم آن علم به تعلیم الهی است، هم این قدرت به تقدیر خدایی و چون نیل به مقام نبوت، امری است غیر عادی، دعوی آن را چیزی تصدیق می کند که از سنخ خارق عادت باشد و معیار تشخیص آن به عهده متخصصان رشته ای است که آن رشته شبیه معجزه است و مدار تشخیص آنان نیز حدس قوی است که صلاحیت تشکیل قیاس برهانی را دارد؛ لیکن در حدّ حدسیات؛ نه اولیات و چون معجزه بودن چیزی نشانه تصدیق الهی است، از آن به عنوان (آیه) در نصوص دینی، اعم از قرآن و غیر قرآن، تعبیر می شود؛ یعنی علامت صدق نبوت.

همان طوری که هر موجود ممکن، اعم از عادی یا غیر عادی، آیت و نشانه توحید است، هر موجود غیر عادی شکست ناپذیر آیت و نشانه نبوت یا

امامت آورنده آن می‌باشد.

همان‌طوری که هر انسان سلیم‌الصدر با تأمل کافی درباره هر موجودی به آفریدگار آن پی می‌برد؛ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَعْيُنِ﴾<sup>۳</sup> هر انسان سلیم‌الذات نیز با تدبّر در جوانب هر موجود غیر عادی شکست‌ناپذیر عصر خویش به نبوت یا امامت آورنده آن ایمان می‌آورد.

همان‌طوری که غافلان از مشاهده آیات الهی طرف توحیدی نمی‌بندند، ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَرَوْنَهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾<sup>۴</sup> متعصبان لجوج نیز از شهود آیات نبوت یا امامت سود تَبَوُّی یا وَّلَوِّی نمی‌برند؛ ﴿وَلَمَّا آتَتْهُمُ الْآيَاتُ الْكُبْرَىٰ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>۵</sup> در پاسخ سؤال سوم می‌توان گفت: پیوند بین معجزه و قداست روح يك امر تکوینی است؛ نه قراردادی. همان‌طوری که هر وجود ممکن آیت وجود خداست و این نشانه امری است تکوینی نه وَّضَعی، هر موجود غیر عادی شکست‌ناپذیر نیز آیت قداست روح ولی الله می‌باشد و این نشانه امری است تکوینی؛ نه قراردادی.

همچنین پیوند بین معجزه و رسالت و امامت به معنای زعامت و سرپرستی جامعه که يك امر قراردادی است، واقعی است تکوینی و قابل استدلال عقلی و هرگز اعتباری نیست.

---

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۹۰.

۴- سوره یوسف، آیه ۱۰۵.

۵- سوره بقره، آیه ۱۴۵.

توضیح آنکه بر مبنای اشاعره که منکر حسن و قبح عقلی‌اند و هرگونه پرسشی را درباره خداوند ممنوع می‌پندارند و آیه مبارکه ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ﴾<sup>۶</sup> را مصحح در اراده گزافی دانسته‌اند، اصل بحث ضرورت نبوت و لزوم بعثت انبیاء و وجوب ارسال کتاب آسمانی و... مطرح نیست تا درباره ارتباط معجزه با صدق مدعی نبوت سخن گفته شود و بر آنها چنین اشکال کرد که چه مانعی دارد خداوند فرد کاذب را تصدیق نماید؛ زیرا شما معتقد به قبح عقلی آن نیستید.

اما بر مبنای امامیه که قائل به حسن و قبح عقلی‌اند، گرچه بین آنها فرق عمیقی وجود دارد، زیرا امامیه قائل به ضرورت صدور خیر و حسن از خدا و امتناع صدور شر و قبیح از خدایند و معتزله قائل به ضرورت یا امتناع بر خداوندند، لکن اصل بحث از ضرورت نبوت و فروع آن کاملاً رواست.

منظور از حسن و قبح عقلی در این‌گونه از مباحث، غیر از حسن و قبح در مباحث حکمت عملی است؛ چنان که منظور از وجوب در این مورد، همان ضرورت فلسفی است؛ نه وجوب فقهی.

حسن و قبح در حکمت، امری است اعتباری و وجوب و حرمت اعتبار را به همراه دارد؛ لیکن حسن و قبح در حکمت نظری امری است عینی؛ چون به کمال و نقص وجودی بر می‌گردد؛ نه به اعتبار معتبران، قهراً ضرورت و امتناع فلسفی را به همراه دارد؛ نه وجوب و حرمت فقهی را.

مثلاً در قرآن کریم برای خداوند اوصاف ثبوتی، همانند صدق، ﴿...من

أصدق من الله قيلاً<sup>۷</sup> و وفای به عهد ﴿مَنْ أَوْفَىٰ بَعْدَهُ مِنْ اللَّهِ...﴾<sup>۸</sup> و صفات سلبی همانند ظلم ﴿...﴾ و لا یظلم ربك احداً<sup>۹</sup> و خلف وعده، ﴿... ان الله لا یخلف المیعاد﴾<sup>۱۰</sup> یاد شده است و هرگز منظور از این توصیفها شرح اوصاف حکمت عملی و امور قراردادی نیست؛ یعنی اگر گفته شد خداوند صادق و عادل است، به معنای آن نیست که فلان شخص راستگو و دادگر است؛ زیرا دومی اعتباری است و اولی حقیقی.

بنابراین، نه اعتبار دانستن حسن و قبح حکمت عملی، مشکلی در خصوص مقام که حکمت نظری است به بار می‌آورد، نه احتمال امکان صدور قبیح یعنی هستی ناقص درباره خداوند متفدح است و اینکه قرآن فرمود اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خدا دروغ ببندد و با استفاده از مقام نبوت و قدرت اعجاز چیزی را که خداوند نفرمود به او افتراء زند، خداوند سبحان رگ حیات او را قطع می‌کند و توان را از او می‌گیرد<sup>۱۱</sup> و... راجع به همین حقیقت است؛ نه شرح يك امر اعتباری. خلاصه آنکه در این سؤال، خلط حقیقت با اعتبار مشهود است؛ زیرا امتناع عقل با منع شرعی اشتباه شده است.

## تذکر

۱. ضرورت اعجاز و دلالت معجزه بر صدق دعوی رسالت، همان طوری که

---

۷- سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۸- سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۹- سوره کهف، آیه ۴۹.

۱۰- سوره رعد، آیه ۳۱.

۱۱- سوره حاقه، آیه ۴۶.

در فن کلام مطرح است، در فن حکمت نیز مُعون است؛ لذا ابن سینا در الهیات شفاء<sup>۱۲</sup> و صدرالمتألهین (قدس سرّه) در مبدأ و معاد<sup>۱۳</sup> معجزه را سَنَد صدق پیامبر الهی دانسته‌اند.

۲. امام رازی طرح مسئله خیر و شر را مبتنی بر اختیار فاعل و بر مبنای حسن و قبح عقلی روا دانست و آنانکه خداوند را فاعل موجب (بفتح) می‌دانند یا قائل به حسن و قبح نیستند و با ﴿لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ...﴾<sup>۱۴</sup> می‌اندیشند، حق ورود در این بحث را ندارند.

محقق طوسی (قدس سرّه) در پاسخ فرمود: حکماء در این جهت بحث می‌کنند که صدور شرّ از چیزی که ذاتاً خیر است، چگونه خواهد بود و سرانجام دیگران را آگاه می‌کنند که آنچه صادر و حقیقی است، شر نیست<sup>۱۵</sup> و آنچه شر حقیقی است، امر وجودی نمی‌باشد؛ یعنی منظور از قبح صدور شرّ از چیزی که ذاتاً خیر است، همان امتناع عقلی است؛ نه منع شرعی یا عرفی؛ چنان که در توجیه حُسن عقاب تبهکار چنین فرموده است: «... و اراد بالحسن ههنا الخیر المقابل للشرّ لا ما يذهب اليه المتكلمون»<sup>۱۶</sup>.

۳. هر پیامبری دو کار می‌کند؛ یکی دعوت به معارف و احکام و دیگری دعوی رسالت. بررسی در مفاد دعوت و انطباق آن با برهان عقلی، موجب

---

۱۲ - الهیات شفاء، ص ۴۸۸.

۱۳ - مبدأ و معاد، ص ۵۴۷.

۱۴ - سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۱۵ - شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۲۳.

۱۶ - همان، ص ۳۳۰.

اثبات صحت دعوت است؛ نه صدق دعوی و آنچه دعوی او را اثبات می‌کند، گذشته از شهود عرفانی یا نصّ پیامبر قبلی همانا معجزه است و با اثبات صدق دعوی می‌توان به صحت مفاد دعوت پی برد؛ پس تلازم يك جانبه است؛ نه دوجانبه؛ یعنی با اثبات صدق با دعوی، صحت دعوت ثابت می‌شود؛ لیکن صرف اثبات صحت دعوت، دلیل صدق دعوی نیست.

۴. معجزه برای اثبات نبوت خاصه است؛ نه نبوت عامه. آری بحث در اصل اعجاز، راجع به نبوت عامه است؛ لیکن تحقق آن در خارج از راه معجزه ثابت می‌گردد که راجع به نبوت خاصه است.

۵. قرآن کریم معجزه را برهان کافی می‌داند؛ چنان که درباره عصای موسی و ید بیضاء آن حضرت چنین می‌فرماید: ﴿فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ...﴾<sup>۱۷</sup> و ایمان کسی را که به استناد معجزه مؤمن شده است، صحیح می‌داند و کفر در قبال آن را مایه هلاکت می‌شمارد و در این جهت، بین معجزه اقتراحی و ابتدایی فرق نیست و هم‌اکنون تنها معجزه باقی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) خود قرآن است که همواره تحدی دارد و به امتناع آوردن مثل آن احتجاج می‌کند؛ ﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾<sup>۱۸</sup>.

۶. امتناع تصدیق کاذب نسبت به خدای سبحان را از اینکه تصدیق

---

۱۷ - سوره قصص، آیه ۳۲.

۱۸ - سوره بقره، آیه ۲۴.

کاذب مایه اغواء به جهل و اضلال مردم است، بی‌نیاز می‌سازد؛ زیرا در همان مرحله اول محکوم به امتناع عقلی است؛ گرچه اضلال ابتدایی، نه اضلال کیفری محال دیگر است و در حدّ خود قابل استناد می‌باشد.

۷. احتمال کذب خداوند با تعیین به نبوت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) اعتمادی را از گفته‌های او سلب می‌کند؛ زیرا گرچه پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) دارای صدق مخبری است، ولی خبری که نقل می‌کند، از خداست و با احتمال کذب خدا معاذ الله هرگونه اثر سازنده‌ای از بین خواهد رفت. بعضی بر آن‌اند که معجزه تنها عامل شناخت کلام خداست و بدون آن هیچ موجودی نمی‌تواند کلام حق را از کلام دیگری امتیاز دهد و این پندار در کمال افراط است؛ چنان که گفتار قبلی که معجزه برای توجیه عوام است، نه برهان عقلی، در نهایت تفریط است.

امام رازی چنین می‌گوید: همان‌طوری که امت با مشاهده معجزه می‌فهمند آنچه را پیامبر می‌گوید از طرف خداست و آورنده این دعوت در دعوی خود صادق است، پیامبر نیز با دریافت معجزه می‌فهمد که آورنده این کلام فرشته وحی است که از طرف خدا مأمور ابلاغ کلام وی شده است؛ نه شیطان و فرشته وحی نیز با شهود معجزه می‌فهمد آنچه شنیده است، کلام خداست؛ نه کلام غیر حق.<sup>۱۹</sup> گفتار گذشته برای توجیه برهان بودن معجزه و ردّ تفریط‌گرایی در آن کافی به نظر می‌رسد. لازم است اشاره کوتاهی در ردّ این افراط‌گری به عمل آید.

همان طوری که علم حصولی به دو قسم بدیهی و نظری منقسم است و بدیهی‌تر از هر بدیهی، همانا چیزی است که از او به اوّلی یاد می‌شود مانند امتناع جمع دو نقیض و هرگونه مطلب نظری در پرتو او حلّ می‌شود، علم حضوری و کشف نیز دو قسم است؛ یک قسم از آن که فقط بهره مخلصین (بفتح) است و هیچ‌گونه ابهام بردار نیست؛ زیرا در قلمرو اخلاص صرف که تجرّد تام عقلی است، نه شیطان و هم از درون، نه ابلیس اضلال و اغواء و تغلیط و... از بیرون راه دارد و اگر در منطقه‌ای از هستی جز حق چیز دیگر نبود و انسان سالک به آن مقام منیع باریافت و به خصوصیت آن آگاه بود، هرچه می‌بیند حق است و هیچ احتمال خلافی در نفس او منقدح نمی‌شود.

آنچه را پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌یابد، سراسر حق است و آنچه را فرشته می‌شنود، تماماً حق است؛ نه پیامبر احتمال خلاف می‌دهد، نه فرشته پیدایش خلاف را تجویز می‌کند. قلمرو اعجاز، جایی نیست که وهم یا اغواء ابلیس رخنه کند و در محور امن از گزند وسوسه نیازی به اعجاز نیست؛ یعنی فرشته با شهود متن حق هرگز شك ندارد تا برای رفع شك اعجاز طلب کند. همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با مشاهده صرف حق هرگز احتمال خلاف نمی‌دهد تا برای برطرف نمودن آن نیاز به اعجاز داشته باشد.

## بخش دوم

امامت، خواه به صورت بحث کلامی طرح گردد، خواه به سیرت مسئله فلسفی ارزیابی شود و خواه در کسوت عرفان نظری مشاهده گردد، از مسائل

اعتقادی به شمار آمده، در ردیف بحث از اوصاف و افعال خداوند است؛ گرچه سطح طرح آن در علوم یاد شده يكسان نیست.

زیرا امامت نزد عارف، همان خلافت الهی است بر همه موجودهای جهان آفرینش از عرض ملکوت تا فرش طبیعت و ناسوت و امام، همان انسان کاملی است که نه تنها به یمن او آسمانها و زمین ارتزاق می‌کنند و جهت تنظیم امور فردی و اجتماعی جوامع بشری مأموریت می‌یابد؛ بلکه برای تعدیل اسمای حسنای الهی سیمت ویژه دارد؛ چون هر اسمی دولت خاص به خود را می‌طلبد و اقتضای مخصوص دارد؛ تنها اسم اعظم است که جامع همه آنها بوده، هر اسمی را به مقتضای خاص خود می‌رساند و نظم اسماء را حفظ می‌نماید.

انسان کامل که مظهر اسم اعظم است، عامل خوبی برای تقدیر مقتضاهای اسماء حسنا خواهد بود؛ لذا وی خلیفه خدای سبحان در تمام قلمرو امکان بوده، همگان در ساحت قدس خلافتش گُرنش می‌کنند؛ زیرا اگر همه فرشتگان در پیشگاه وی سجده کرده‌اند و فرشتگان نیز مدبرات امورند، پس همه پهنه امکان در حضور وی خاضع‌اند.

امامت نزد حکیم با روح قدسی همراه است و امام در باطن خویش فرشته معصوم است که حل این مسائل در خور مبانی بعضی اهل کلام که اصل تجرد روح برای آنها روشن نشد، نخواهد بود. به هر تقدیر، امامت نزد متکلم شیعه مسئله اصلی است؛ نه فرعی؛ چنان که مشروحاً در مقاله ولایت و رهبری آمده است.

آنچه تذکرش در این پیش‌گفتار لازم است، این است که قبل از آنکه به شرایط امامت دست برده شود و پیش از آنکه به اوصاف امام خدش‌های وارد گردد و سرانجام امام از عرش خلیفة اللّهی به فرش خلیفة الناسی تنزل کرده، امام معصوم راستین از صحنه خارج شود و خلیفه را در سقیفه بسازند، مسئله امامت را از اوج اصلی و کلامی بودن به حوض فرعی و فقهی شدن کشاندند و او را از فعل خدایی به فعل خلقی سقوط دادند و انتصاب الهی را به انتخاب مردمی مبدل ساختند. سپس هر زمامداری را امام دانستند و اطاعتش را فرض عین و عین فرض پنداشتند و صنیع خود را همتای امام دانستند و اطاعتش را فرض عین و عین فرض پنداشتند و صنیع خود را همتای خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) انگاشتند و اطاعت هر سه را همسان دانستند و در نتیجه آیه: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾<sup>۲۰</sup> را بر زمامدارانی که اجتهاد در قبال نصّ معصوم را روا داشتند، منطبق نمودند؛ فانظر ماذا تری.

امامتی که جز به تنصیب الهی حاصل نمی‌شود<sup>۲۱</sup>، خواه به نصّ قولی نظیر آنچه در حدیث غدیر و منزلت و... خواه به نصّ فعلی یعنی ظهور اعجاز که در حکم تنصیب قولی است به صرف بیعت چند نفر یا مشورت گروه خاص یا استیلاء کافی دانستند<sup>۲۲</sup> و هدف زعامت را مجرد نظم صوری پنداشتند؛ در حالی که امامت معصوم تنها قطب سنگ آسیاست؛ «... انه لیعلم أنّ محلی منها محلّ القطب من الرّحی»<sup>۲۳</sup>.

---

۲۰ - سوره نساء، آیه ۵۹.

۲۱ - اللوامع الإلهیة، ص ۳۳۳.

۲۲ - همان، ص ۳۴۹.

۲۳ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

در پایان تبرکاً سبب تعظیم حضرت امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین به «کرم الله وجهه»، طبق نقل محقق دوانی در رساله نور الهدایة نقل می‌شود: «... وقتی که حضرت علی (علیه السلام) در مشیمه رحم مادر خود، فاطمه بنت اسد، بودند، چون حضرت سیدالنبی (صلی الله علیه وآله وسلم) فاطمه را می‌دیدند، فاطمه بی‌اختیار از جای خود بر می‌خاست و چون از حقیقت حال او استفسار می‌نمودند، می‌فرمود: غریب حالتی مشاهده می‌کنم که هرگاه حضرت سیدالنبی (صلی الله علیه وآله وسلم) را می‌بینم، جنین در رحم من به حرکت می‌آید، می‌یابم که جنین در مشیمه قیام نموده، لهذا هنگام دیدن آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) بی‌اختیار بر می‌خیزم و چون رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) در پیش من از طرفی به طرف دیگر می‌رود، فی الفور جنین در مشیمه رحم من به حرکت می‌آید؛ چنان که می‌یابم که روبه‌طرفی که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) توجه فرموده، جنین نیز روی به آن طرف دارد؛ بنابراین، مرا ناچار روی بدان طرف باید کرد که توجه به آن حضرت است. اکثر علمای اهل سنت وجه اینکه ایشان را کرم الله وجهه می‌خوانند، همین معنا نوشته‌اند؛ پس دانستم که بر آن حضرت (علیه السلام) حالت و مرتبت جناب نبوی منکشف بوده، در هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و این نیست مگر از خواص نفس قدسی...»<sup>۲۴</sup>

خلاصه آنکه امامت نزد شیعه مسئله کلامی است؛ چون تعیین امام، فعل خداست و نزد اهل سنت، مسئله فقهی است؛ چون تبیین آن کار خلق

است قبل از اینکه امام را از صحنه خارج کنند، امامت را از کلام به فقه کشانند؛ بنابراین، سرّ آنکه امامت در فرهنگ شیعه از اصول به شمار می‌آید روشن شد.

و الحمد لله ربّ العالمین

قم فروردین ۱۳۶۸

جوادی آملی

